



روان‌شناسی سیاسی تصمیم‌گیری رهبران ایران و رژیم صهیونیستی و منطق تشدید بحران در جنگ ۱۲ روزه

علی آذری مقدم، عادل قنبری قطار، حسام اوروجی،

۳۵

دوره ۹، شماره ۴، پیاپی ۳۵
زمستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۱۱/۱۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۲/۰۷

صص: ۱۶۷-۱۸۵

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی ابعاد روان‌شناختی تصاعد بحران در روابط ایران و رژیم صهیونیستی، بر منطق تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی در جریان جنگ ۱۲ روزه تمرکز دارد و می‌کوشد تبیین کند چگونه الگوهای ادراکی در سیاست خارجی دو طرف به تشدید بحران و نهایتاً اقدام پیش‌دستانه انجامیده است. مسئله اصلی بر این پرسش استوار است که منطق راهبردی مدیریت بحران چگونه در بستر ادراک تهدید، به بازتولید معمای امنیت و افزایش احتمال کنش‌های تهاجمی منجر می‌شود. در این راستا، پژوهش با اتکا به چارچوب نظری رابرت جرویس، تهدید را نه صرفاً به‌عنوان متغیری مادی، بلکه به‌مثابه پدیده‌ای ادراکی تحلیل کرده و نقش سوگیری‌های شناختی را در تفسیر نخبگان از محیط امنیتی بررسی می‌کند. روش تحقیق، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد تحلیل مضمون است که طی آن بیانات و مواضع رسمی تصمیم‌گیرندگان در خلال جنگ مورد واکاوی قرار گرفته و برای افزایش اعتبار، بخشی از داده‌ها توسط کدگذاران مستقل تحلیل شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که منطق پیش‌دستی بیش از آنکه محصول برنامه‌ریزی تهاجمی باشد، برآمده از سوءبرداشت‌های ادراکی و تفسیر تهدیدآمیز از نشانه‌های محیطی است؛ به‌گونه‌ای که تکیه بر «ترومای غافلگیری» موجب بازنمایی اقدامات تدافعی به‌مثابه آمادگی برای حمله شده و چرخه‌ای خودتحقق‌بخش از تصاعد بحران را شکل داده است. در نتیجه، غلبه ادراک بر واقعیت، مسیر مدیریت عقلانی بحران را مختل کرده است.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی سیاسی، ادراک تهدید، منطق پیش‌دستی، جنگ ۱۲ روزه، معمای امنیت،

ایران، رژیم صهیونیستی.

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

aliazarimoghadam@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

۳. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۱. مقدمه

در جهان معاصر، پدیده جنگ و تصاعد بحران در روابط بین‌الملل، همواره فراتر از یک برخورد فیزیکی ساده میان نیروهای نظامی بوده است. اگرچه در نگاه نخست، قدرت مادی و توانمندی‌های تسلیحاتی به عنوان پیشران‌های اصلی نبرد به نظر می‌رسند، اما نگاه عمیق‌تر نشان می‌دهد که ریشه‌های بنیادین بسیاری از منازعات را باید در «اتاق‌های فکر» و در لایه‌های پیچیده روان‌شناختی نخبگان تصمیم‌گیر جستجو کرد. جنگ ۱۲ روزه میان ایران و رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۲۵، یکی از بارزترین نمونه‌هایی است که در آن، مدیریت بحران نه به واسطه ضرورت‌های راهبردی عینی، بلکه تحت تأثیر شدید «ادراکات سوگیرانه» و «تصاویر ذهنی» از مسیر عقلانی خود خارج شد. مسئله محوری در واقع شناسایی عواملی است که باعث شد تا بحران بیش از گذشته تصاعدی و به اقدام نظامی منجر شود.

در ادبیات روابط بین‌الملل، سنتی طولانی وجود دارد که دولت‌ها را بازیگرانی عقلانی و واحد در نظر می‌گیرد که بر اساس توازن قوای مادی تصمیم می‌گیرند. اما واقعیت بحران‌های منطقه‌ای در خاورمیانه، به‌ویژه در تحولات منتهی به امروز، نشان‌دهنده شکست این رویکردهای تقلیل‌گرایانه است. مطابق با آراء رابرت جرویس، آنچه رفتار خارجی را سامان می‌دهد، نه «واقعیت عینی قدرت»، بلکه «تفسیر از قدرت» است. در فضای غبارآلود نبرد ۱۲ روزه، نشانه‌های محیطی از جابه‌جایی‌های محدود نظامی گرفته تا تغییر در لحن دیپلماتیک دارای معنای ذاتی نبودند، بلکه این «فیلترهای ادراکی» رهبران بود که به این نشانه‌ها بار تهدیدآمیز یا مسالمت‌آمیز می‌بخشید (Jervis, 1976). زمانی که نخبگان سیاسی با یک «تصویر دشمن» صلب و تغییرناپذیر مواجه باشند، هرگونه اقدام دفاعی یا احتیاطی از سوی طرف مقابل را به عنوان آمادگی برای تهاجم قطعی بازنمایی می‌کنند. این همان نقطه اوجی است که در آن، یک برداشت ذهنی به واقعیتی عینی در میدان نبرد تبدیل می‌شود و چرخه خودتحقق‌بخشی از خشونت را آغاز می‌کند که متوقف کردن آن از توان دیپلماسی کلاسیک خارج است. همچنین، ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که فهم دقیق منطق تشدید در خاورمیانه، مستلزم عبور از لایه‌های سخت نظامی و ورود به «جعبه سیاه» ذهن تصمیم‌گیرندگان است. تا زمانی که ادراکات تهدید بر پایه بدترین سناریوها و قیاس‌های تاریخی نادرست شکل بگیرد، بازدارندگی

همواره سست و میل به پیش‌دستی بالا خواهد بود. از این‌رو، پژوهش حاضر با هدف تبیین این شکاف ادراکی، در پی پاسخ به این پرسش کلیدی است که چگونه منطق راهبردی سیاست خارجی ایران و رژیم صهیونیستی در مدیریت بحران، تحت تأثیر سوگیری‌های شناختی نخبگان، به الگوی پیش‌دستی در جنگ ۱۲ روزه انجامید؟ در این پژوهش، ابتدا پس از پرداختن به نظریه ادراکات تهدید رابرت جرویس به عوامل شناختی تشدید تنش و منطق کنش از سوی هر یک طرفین با استفاده از روش کیفی تحلیل مضمون خواهیم پرداخت.

۲. پیشینه پژوهش

در بازخوانی نظام‌مند ادبیات موجود، آمبرین آمان و همکاران (۲۰۲۵) در پژوهشی با رویکرد ساختاری، منازعه ایران و اسرائیل را در چارچوب رقابت چندلایه بر سر منابع انرژی، توسعه فناوری‌های موشکی و تثبیت موقعیت ژئوپلیتیکی تحلیل کرده و استدلال می‌کنند که جنگ دوازده‌روزه را نمی‌توان به‌مثابه رویدادی گسسته تلقی کرد، بلکه باید آن را امتداد منطقی الگوی بلندمدت رقابت برای کسب هژمونی منطقه‌ای دانست که از دهه ۲۰۱۰ به این سو، با شدت و پیچیدگی فزاینده تداوم یافته است. این خوانش، با قرار دادن منازعه در بستر تحولات ساختاری نظام منطقه‌ای، بر پیوستگی تاریخی و انباشت تدریجی تنش‌ها تأکید دارد. در سطحی متفاوت، زینب و همکاران (۲۰۲۵) با اتکا به چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک، نقش ایالات متحده را به‌عنوان متغیری مداخله‌گر و تعیین‌کننده در دینامیک تشدید یا مهار تنش‌ها برجسته می‌سازند؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌های دوگانه و در مواردی متناقض و اشینگتن—از یک سو در قبال توافق هسته‌ای ایران و از سوی دیگر در تعهد امنیتی به اسرائیل—به‌صورت مستقیم در شکل‌دهی به محاسبات راهبردی، الگوهای رفتاری و کنش‌های نظامی و دیپلماتیک دو طرف اثرگذار بوده است. در این چارچوب، رفتار بازیگران نه صرفاً برآمده از فشارهای ساختاری، بلکه متأثر از فیلترهای ادراکی و نهادی در سطح داخلی نیز تبیین می‌شود. در حوزه حقوق بین‌الملل، یوری کلیوس (۲۰۲۵) با تمرکز بر ارزیابی مشروعیت اقدامات طرفین در جریان جنگ دوازده‌روزه، به نقد دکترین دفاع پیش‌گیرانه پرداخته و استدلال می‌کند که در غیاب وقوع حمله مسلحانه بالفعل، توسل به چنین دکترینی فاقد مبنای حقوقی معتبر در نظام حقوق بین‌الملل معاصر است؛ وی با استناد به رویه‌های قضایی، از جمله آرای دیوان بین‌المللی دادگستری

و اصول بنیادین منشور ملل متحد، نتیجه می‌گیرد که اقدامات نظامی اسرائیل در این چارچوب قابل تفسیر به‌عنوان عمل تجاوزکارانه بوده، در حالی که واکنش ایران در محدوده حق دفاع مشروع قابل تحلیل است. در امتداد این مباحث، نیروانا مهرآئین (۱۴۰۴) با تمرکز بر شکاف میان نظم حقوقی و واقعیت‌های ژئوپلیتیکی، بر این نکته تأکید می‌کند که توسل به نیروی نظامی بدون مجوز شورای امنیت، نشانه‌ای از فرسایش اقتدار هنجاری نظام بین‌الملل و ظهور الگوهای جدیدی از کنش امنیتی است که در آن مفاهیمی چون مقاومت، بازدارندگی و قدرت، در قالب روایت‌های بدیل بازتعریف می‌شوند. این تحلیل، به‌طور ضمنی بر تحول در دستورکار امنیتی منطقه و جابه‌جایی مرزهای مشروعیت تأکید دارد. از منظر شناختی و ادراکی، میدرضا عمادی (۱۴۰۴) با ارائه مدلی سه‌لایه‌ای مشتمل بر تهاجم شناختی، پدافند ادراکی و مقاومت ذهنی، تلاش می‌کند تا چارچوبی تحلیلی برای فهم ابعاد غیرمادی منازعه فراهم آورد؛ مدلی که می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای سیاست‌گذاری در حوزه دفاع نرم و مدیریت امنیت روانی در شرایط منازعه مورد استفاده قرار گیرد. این رویکرد، با انتقال کانون تحلیل از سطح مادی به حوزه ادراک و معنا، بر اهمیت جنگ‌های شناختی در منازعات معاصر تأکید دارد. هم‌زمان، محمدجواد شاکر آرانی و علیرضا کدیور (۱۴۰۴) با رویکردی تجربی، به بازخوانی ابعاد انسانی و اجتماعی جنگ از خلال تحلیل آماری شهدا بر حسب جنسیت و پراکندگی جغرافیایی پرداخته و آن را با بررسی حملات روانی و سایبری پیوند می‌زنند؛ رویکردی که نشان می‌دهد چگونه سطوح سخت و نرم جنگ به‌صورت هم‌زمان و درهم‌تنیده عمل می‌کنند. در سطح سیاست‌گذاری و تحلیل راهبردی نیز گزارش «المركز الامارات للسیاسات» (۱۴۰۴) با تمرکز بر پیامدهای دکترینال جنگ، بر ضرورت بازاندیشی در سیاست‌های نظامی به‌ویژه در مورد ایران و تقویت همکاری‌های راهبردی، از جمله با روسیه، تأکید کرده و در عین حال، به پیامدهای اجتماعی و روانی جنگ نیز توجه نشان می‌دهد.

برآیند این مجموعه مطالعات نشان می‌دهد که ادبیات موجود، اگرچه طیفی گسترده از ابعاد ساختاری، ژئوپلیتیکی، حقوقی و راهبردی منازعه ایران و اسرائیل را پوشش داده و به تغییرات در نظم منطقه‌ای و بازتاب‌های داخلی پرداخته است، اما همچنان در سطحی منسجم و یکپارچه، به تبیین ابعاد شناختی منازعه به‌مثابه حلقه واسط میان ادراک، تصمیم‌گیری و کنش کمتر پرداخته است. از این‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر ساحت شناختی منازعه، در پی آن است که این خلأ تحلیلی را تا

حدی جبران کرده و از خلال پیوند دادن سطوح مادی و ادراکی، فهم دقیق‌تری از دینامیک‌های پیچیده این رویارویی ارائه دهد.

۳. چهارچوب نظری

در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، اهمیت رابرت جرویس از آنجا آغاز می‌شود که تهدید را از سطح یک متغیر صرفاً مادی به سطح یک پدیده ادراکی ارتقا می‌دهد. در این خوانش، آنچه رفتار خارجی دولت‌ها را سامان می‌دهد، نه فقط توزیع عینی قدرت، بلکه شیوه‌ای است که رهبران سیاسی آن توزیع را می‌فهمند، در ذهن خود صورت‌بندی می‌کنند و به آن معنا می‌دهند. به همین دلیل، تهدید پیش از آنکه یک واقعیت بیرونی باشد، یک بازنمایی ذهنی از قابلیت‌ها و نیت‌های دیگری است، بازنمایی‌ای که در بستر تجربه، حافظه، فرهنگ راهبردی و ساختار تصمیم‌گیری شکل می‌گیرد (Jervis, 1976: 6).

یکی از بنیادی‌ترین چارچوب‌ها در روان‌شناسی سیاسی سیاست خارجی تبدیل کرده است. بر این مبنا، ادراک تهدید زمانی شکل می‌گیرد که دولت با مجموعه‌ای از نشانه‌های محیطی مواجه می‌شود: افزایش بودجه نظامی، تغییر در دکترین دفاعی، جابه‌جایی نیروها، استقرار سامانه‌های موشکی یا حتی تغییر در زبان دیپلماتیک. با این حال، هیچ‌یک از این نشانه‌ها معنای ذاتی و خودبسنده ندارند. آنچه به آن‌ها بار تهدیدآمیز می‌دهد، فرایند تفسیر است، یعنی همان لحظه‌ای که تصمیم‌گیرنده داده خام را درون چارچوب‌های شناختی خود قرار می‌دهد و از آن نتیجه‌ای درباره نیت طرف مقابل می‌گیرد (Jervis, 1976: 67).

کاملاً متفاوت برسند، زیرا مسئله اصلی نه خود محرک، بلکه ساختار ذهنی دریافت‌کننده آن است. در همین نقطه، تمایز میان «قابلیت» و «نیت» به هسته اصلی نظریه تبدیل می‌شود. قابلیت به آن چیزی اشاره دارد که قابل مشاهده‌تر است: توان نظامی، فناوری، ظرفیت اقتصادی و موقعیت ژئوپلیتیکی. اما آنچه در عمل برای تصمیم‌گیرنده حساس‌تر است، نیت است، یعنی اینکه آیا این قابلیت قرار است علیه او به کار گرفته شود یا نه. دشواری دقیقاً در اینجاست که نیت برخلاف قابلیت، مستقیماً قابل مشاهده نیست و ناگزیر از طریق نشانه‌های غیرمستقیم، تجربه‌های پیشین و استنباط‌های ذهنی فهم می‌شود (Jervis, 1976: 47).

است، زیرا الوت نشان می‌دهد که دولت‌ها صرفاً در برابر قدرت موازنه نمی‌کنند، بلکه در برابر قدرتی واکنش نشان می‌دهند که آن را تهدیدآمیز می‌فهمند (Walt, 1987: 23).

در ادامه، کیفیت ادراک بیش از هر چیز تابع سازوکارهای شناختی تصمیم‌گیرندگان می‌شود. رهبران اطلاعات را به صورت خنثی و مکانیکی جذب نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را از خلال تصاویر ذهنی پیشین، انتظارات تثبیت‌شده و سوگیری‌های شناختی پردازش می‌کنند. هنگامی که یک بازیگر در ذهن رهبر به عنوان قدرتی توسعه‌طلب یا غیرقابل اعتماد تثبیت شد، داده‌های بعدی نیز غالباً در همان چارچوب خوانده می‌شود. در این وضعیت، اطلاعات ناسازگار به سادگی حذف یا کم‌اهمیت می‌شود و اطلاعات سازگار برجسته می‌گردد. بنابراین، تهدید نه فقط از رفتار طرف مقابل، بلکه از معماری ذهنی ناظر تولید می‌شود. این همان نقطه‌ای است که نظریه جرویس، روان‌شناسی شناختی را مستقیماً وارد تحلیل روابط بین‌الملل می‌کند. با این حال، این فرایند زمانی پیچیده‌تر می‌شود که حافظه تاریخی و قیاس‌های ذهنی وارد عمل شوند. رهبران در شرایط ابهام معمولاً بحران جاری را نه بر اساس منطق درونی خودش، بلکه از خلال نمونه‌های آشنای گذشته می‌فهمند. تجربه‌هایی مانند مونیخ، پرل هاربر یا بحران موشکی کوبا به قالب‌های آماده‌ای برای تفسیر واقعیت جدید تبدیل می‌شوند. مزیت این الگوها سرعت در تصمیم‌گیری است، اما هزینه آن می‌تواند جایگزینی شباهت‌های سطحی به جای تفاوت‌های ساختاری باشد. در نتیجه، یک بحران محدود ممکن است در ذهن تصمیم‌گیرنده به بازگشت یک فاجعه تاریخی تعبیر شود و سطح ادراک تهدید را به طور نامتناسبی افزایش دهد (Khong, 1992: 12).

هنگامی که این تصویر تهدید در ذهن تثبیت شد، طبیعی است که به رفتار خارجی ترجمه شود. دولت در چنین وضعیتی به سمت افزایش قدرت، ائتلاف‌سازی، بازدارندگی یا حتی پیش‌دستی حرکت می‌کند، نه صرفاً به دلیل آنچه دیگری هست، بلکه به دلیل آنچه دیگری تصور می‌شود. اینجاست که سیاست خارجی از منطق پاسخ به واقعیت عینی فاصله می‌گیرد و به منطق پاسخ به بازنمایی ذهنی نزدیک می‌شود. در سنت واقع‌گرایی تهاجمی نیز همین منطق دیده می‌شود: بازیگر در محیط آنارشیک ناچار است بدترین تفسیر ممکن از نیت دیگری را مبنای احتیاط راهبردی قرار دهد (Mearsheimer, 2001: 57).

پیامد مستقیم این فرایند، شکل‌گیری چرخه‌ای است که جرویس آن را در قالب معمای امنیت توضیح می‌دهد. اقدام یک دولت برای افزایش امنیت خود، در ذهن دولت دیگر به‌عنوان نشانه‌ای از تهاجم آینده تفسیر می‌شود، واکنش متقابل، این تصور را در طرف نخست تقویت می‌کند و در نتیجه هر دو طرف در مسیری قرار می‌گیرند که حتی بدون نیت تهاجمی اولیه، به رقابت تسلیحاتی و احتمال درگیری منتهی می‌شود. (Jervis, 1978: 172) اهمیت این بخش در آن است که نشان می‌دهد چگونه سوءبرداشت می‌تواند از دل اقدامات ذاتاً دفاعی، واقعیت عینی ناامنی تولید کند. همچنین در ادامه، و در تحلیل از بعد هویتی و بیناذهنی نظریه، تنها سطح تهدید به میزان قدرت وابسته نیست، بلکه به این بستگی دارد که بازیگر مقابل در دستگاه معنایی رهبر چگونه تعریف شده باشد. همان سطح از قدرت اگر در اختیار یک متحد تاریخی باشد، ممکن است عادی تلقی شود، اما اگر در اختیار یک دشمن تاریخی قرار گیرد، فوراً تهدیدآمیز معنا پیدا می‌کند. به این معنا، تهدید در مرز میان واقعیت مادی و بازنمایی هویتی ساخته می‌شود و دقیقاً همین نکته است که نظریه جرویس را با خوانش‌های سازه‌انگارانه از امنیت پیوند می‌دهد.

نهایتاً ادراک تهدید به یک پدیده خودتحقق‌بخش تبدیل می‌شود. صرف باور به خصومت دیگری، سیاست‌هایی مانند بازدارندگی تهاجمی، تحریم، ائتلاف خصمانه یا فشار نظامی را فعال می‌کند، همین رفتارها در سوی مقابل به‌عنوان خصومت واقعی خوانده می‌شود و او را به واکنش مشابه وامی‌دارد. در این لحظه، چیزی که در ابتدا یک برداشت ذهنی بود، به واقعیتی عینی در محیط بین‌المللی تبدیل می‌شود. این همان نقطه اوج نظریه جرویس است: بحران‌ها همیشه از واقعیت بیرونی آغاز نمی‌شوند، گاه از تصویری آغاز می‌شوند که بازیگران از یکدیگر در ذهن خود ساخته‌اند.

۴. روش تحقیق

تحلیل محتوای کیفی با رویکرد تحلیل مضمون است. بدین ترتیب این تحقیق به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از روش تحلیل مضمون به بررسی روان‌شناسی سیاسی تصمیم‌گیران جنگ ۱۲ روزه پرداخته است. تحلیل مضمون به‌عنوان یک روش کیفی به تجزیه و تحلیل، شناسایی و گزارش الگوها (یا مضامین) در داده‌ها می‌پردازد (Braun & Clarke, 2006:6). این روش، با برجسته کردن شباهت‌ها و تفاوت‌ها و خلاصه‌سازی ویژگی‌های کلیدی یک مجموعه بزرگ داده، در

نهایت به تولید یک گزارش نهایی شفاف و سازمان‌یافته کمک می‌کند (Nowell et al., 2017:2) که هدف آن نه تنها محتوای ظاهری متون، بلکه دستیابی به معانی و پیام‌های پنهان در پشت این متون نیز هست.

۴.۱. جامعه آماری و روش نمونه‌گیری

جامعه آماری این پژوهش شامل تمامی سخنرانی‌های رسمی رهبران سیاسی و نظامی ایران و رژیم صهیونیستی، بیانیه‌های نظامی، گزارش‌های اندیشکده‌ها از مدل‌های ذهنی و معنایی تصمیم‌گیران، مواضع وزارت خارجه و مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی می‌باشد. علاوه بر این، روش نمونه‌گیری در این تحقیق به صورت هدفمند و از نوع قضاوتی می‌باشد این شیوه از نمونه‌گیری بر قضاوت محقق در انتخاب واحدهایی که باید مورد مطالعه قرار گیرند متکی است (Rai & Thapa, 2015: 5). همچنین روش گردآوری داده‌ها نیز در این پژوهش به شیوه‌ای نظام‌مند و به صورت اسنادی و استفاده از منابع منتشر شده در اینترنت بوده است.

۴.۲. روایی و پایایی پژوهش

برای اطمینان از روایی تحقیق نیز معیار روایی محتوایی مدنظر قرار گرفته است که حاصل قضاوت درباره‌ی تناسب نمونه‌گیری محتوای آزمون می‌باشد (Fitzpatrick, 1983: 5). بدین منظور چارچوبی تحلیلی بر اساس سؤال و مسئله‌ی تحقیق طراحی شده و توسط همکاران پژوهش مورد بازبینی و تأیید قرار گرفته است برای سنجش پایایی نیز از روش توافق میان کدگذاران استفاده شده است در همین راستا بخشی از داده‌ها به طور جداگانه توسط دو کدگذار مستقل تحلیل و بررسی گردید تا میزان هم‌خوانی در برداشت‌ها ارزیابی گردد که باتوجه به ثبات در نتایج به دست آمده نشان‌دهنده اعتمادپذیری فرایند تحلیل داده‌ها در این تحقیق بود.

۵. یافته‌های تحقیق

روانشناسی سیاسی و برساخت ادراک تهدید در جنگ ۱۲ روزه

تصمیم‌گیری در شرایط بحران، به‌ویژه در تعارضات میان ایران و رژیم صهیونیستی، همواره تحت تأثیر متغیرهای ادراکی و الگوهای ذهنی نخبگان سیاسی قرار دارد. این ادراکات نه تنها به عنوان مبنایی

برای فهم کنش‌های متقابل عمل می‌کنند، بلکه در بسیاری از موارد، خود به محرک اصلی برای تصاعد یا مهار بحران تبدیل می‌شوند. با توجه به چارچوب نظری رابرت جرویس در بررسی ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل، بازنمایی‌های ذهنی رهبران از نیت‌های یکدیگر، فراتر از واقعیت‌های مادی قدرت، تعیین‌کننده اصلی جهت‌گیری‌های راهبردی در میدان نبرد است.

در جریان تحولات منتهی به امروز، مواضع رسمی و بیانات تصمیم‌گیرندگان نشان می‌دهد که چگونه انتخاب واژگان و برساخت‌های کلامی، بر شکل‌گیری اتمسفر روانی جنگ ۱۲ روزه تأثیر گذاشته است. این روایت‌ها از یک سو می‌توانند به عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به کنش‌های نظامی عمل کنند و از سوی دیگر ممکن است به تقویت «معمای امنیت» و تشدید سوءبرداشت‌ها منجر شوند. رسانه‌ها و تریبون‌های رسمی با انتخاب آگاهانه نشانه‌ها و مثال‌های تاریخی، به گونه‌ای ادراک از تهدید را بازنمایی کرده‌اند که احساسات و واکنش‌های متفاوتی از جمله ترس، خشم و ضرورت پیش‌دستی را در مخاطبان و کادرهای تصمیم‌گیر ایجاد کرده است.

در این تحلیل، محتوای بیانات، مواضع و کدهای عملیاتی نخبگان سیاسی دو طرف با استفاده از روش تحلیل مضمون بررسی و کدگذاری شده است. این فرآیند به منظور استخراج انواع مضامین فراگیر و سازمان‌دهنده انجام شده تا ریشه‌های روان‌شناختی تصاعد بحران، سوگیری‌های حافظه تاریخی و منطق تبدیل یک «تهدید ادراکی» به یک «کنش عینی» نظامی واکاوی شود. یافته‌های حاصل از این کدگذاری، در قالب جداول و تحلیل‌های کیفی ذیل ارائه می‌گردد تا چگونگی شکل‌گیری چرخه خودتحقق‌بخش جنگ ۱۲ روزه تبیین شود.

نمونه جدول کدگذاری پایه

کدگذاری پایه	داده‌ها
بازنمایی تهدید وجودی	تأکید رهبر ایران بر «نابودی رژیم صهیونیستی در صورت تداوم جنایات»
عادی‌سازی اقدام مستقیم نظامی	هشدار مقامات سپاه درباره «پاسخ مستقیم و بی‌واسطه به اسرائیل»
اغراق در شدت پاسخ	اعلام «پاسخ کوبنده و غیرقابل پیش‌بینی» از سوی فرماندهان نظامی
عینی‌سازی تهدید در میدان	اجرای حملات موشکی و پهپادی مستقیم به اهداف اسرائیلی
بازنمایی آمادگی دائمی جنگ	تأکید بر «آمادگی کامل نیروهای مسلح برای هر سناریو»
تهدید به تصاعد منطقه‌ای	هشدار درباره «گسترش جنگ در صورت هرگونه اقدام اسرائیل»
نمایش قدرت بازدارنده به‌عنوان تهدید	نمایش توان موشکی در رزمایش‌های گسترده

اشاره به «نفوذ اطلاعاتی در ساختار امنیتی اسرائیل»	بازنمایی برتری اطلاعاتی تهدیدآمیز
تأکید بر حمایت از محور مقاومت علیه اسرائیل	گسترش تهدید غیرمستقیم
توصیف اسرائیل به‌عنوان «دشمن ذاتی و غیرقابل اعتماد»	تثبیت تصویر دشمن
تهدید به بستن مسیرهای حیاتی در صورت جنگ	تهدید به اختلال راهبردی
اعلام اینکه «کوچک‌ترین خطا با پاسخ شدید مواجه می‌شود»	حساسیت بالا به تهدید
استفاده از ادبیات «انتقام سخت» در گفتمان رسمی	احساسی‌سازی پاسخ نظامی
تأکید بر انتقال جنگ به داخل سرزمین اسرائیل	برون‌مرزی‌سازی تهدید
اشاره به توان هدف‌گیری دقیق زیرساخت‌های حیاتی اسرائیل	شخصی‌سازی اهداف تهدید
افزایش سطح آماده‌باش نیروهای اسرائیلی در واکنش به تحرکات ایران	ادراک فوری تهدید
تفسیر اسرائیل از رزمایش‌های ایران به‌عنوان آمادگی برای حمله	تفسیر تهاجمی از رفتار دفاعی
هشدار مقامات اسرائیلی درباره «نزدیک بودن حمله ایران»	پیش‌بینی تهدید قریب‌الوقوع
تأکید اسرائیل بر «عدم تحمل حضور نظامی ایران در منطقه»	تعریف خط قرمز امنیتی
تحلیل رسانه‌های اسرائیلی از اقدامات ایران به‌عنوان «تهدید وجودی»	بازتولید تهدید در گفتمان
تصمیم اسرائیل به افزایش حملات پیشگیرانه	نهادینه‌سازی منطق پیش‌دستی
تلقی اسرائیل از حمایت ایران از گروه‌های مقاومت به‌عنوان محاصره	ادراک محاصره راهبردی
تأکید بر تجربه‌های تاریخی تهدید علیه اسرائیل (مانند هولوکاست)	فعال‌سازی حافظه تاریخی
تفسیر اقدامات تدافعی ایران به‌عنوان نشانه نیت تهاجمی	خطای تفسیر نیت
افزایش هماهنگی امنیتی اسرائیل با متحدان در واکنش به ایران	تقویت ادراک تهدید
اعلام آمادگی اسرائیل برای «حمله پیش‌دستانه در هر زمان»	مشروع‌سازی پیش‌دستی
بازنمایی ایران به‌عنوان بازیگر غیرعقلانی در گفتمان اسرائیل	نسبت دادن غیرعقلانیت به دشمن
تبدیل تهدید ادراکی به برنامه‌ریزی عملیاتی نظامی	ترجمه ادراک به کنش
تشدید لحن دیپلماتیک ایران در واکنش به تهدیدات اسرائیل	چرخه تشدید گفتاری
واکنش متقابل اسرائیل با افزایش سطح هشدار نظامی	تشدید متقابل ادراک تهدید

کد گذاری مضامین سازمان دهنده و فراگیر

مضامین پایه	مضامین سازمان دهنده	مضامین فراگیر
بازنمایی تهدید وجودی، تثبیت تصویر دشمن، نسبت دادن غیرعقلانیت به دشمن	برساخت هویتی تهدید	برساخت ادراکی تهدید

	تشدید گفتمان تهدید	اغراق در شدت پاسخ، زبان تهدیدآمیز، احساسی سازی پاسخ نظامی
	نمایش قدرت به عنوان تهدید	نمایش توان موشکی، آمادگی دائمی جنگ، انتقال جنگ به قلمرو دشمن
ادراک تهدید سوگیری های شناختی در	سوءبرداشت از نشانه های محیطی	تفسیر تهاجمی از رفتار دفاعی، خطای تفسیر نیت، پیش بینی حمله قریب الوقوع
	بیش برآورد تهدید	حساسیت بالا به تهدید، ادراک فوری تهدید، تفسیر بدبینانه از اقدامات طرف مقابل
هویت و حافظه در ادراک تهدید	نقش حافظه تاریخی	فعال سازی حافظه تاریخی، ارجاع به تهدیدات گذشته، استفاده از قیاس های تاریخی
	تثبیت هویت خصمانه	بازنمایی ایران به عنوان دشمن تاریخی، تعریف تهدید وجودی
نامانی ادراکی و معمای امنیت	شکل گیری ذهنیت محاصره	ادراک محاصره راهبردی، افزایش هماهنگی امنیتی، تعریف خطوط قرمز امنیتی
	چرخه کنش-واکنش امنیتی	تشدید متقابل تهدید، واکنش زنجیره ای امنیتی، افزایش سطح آماده باش
منطق پیش دستی و چرخه خودتحقق بخش	تبدیل ادراک به رفتار	ترجمه ادراک به کنش، مشروع سازی پیش دستی، تصمیم به حمله پیشگیرانه
	تحقق عینی تهدید	عینی سازی تهدید در میدان، حملات متقابل، تشدید عملیاتی بحران

تحلیل داده ها:

در این جدول، پنج نوع مقوله ی از کیفیت نوع و دلایل تهدید ادراکی شناسایی و کدگذاری شده اند. این کدها نشان دهنده تنوع مضامین و معنایی هستند که بر شناخت طرف متقابل موثر بوده است. مطابق نظریه جرویس معنایی تهدیدآمیزی که توسط ادراکات افراد و رهبران سیاسی درک می شود، نقش کلیدی در شکل دهی به کنش سیاست خارجی و در نتیجه ساخت یک اقدام عملی برای مدیریت بحران دارند.

۵.۱. سوگیری‌های شناختی در ادراک تهدید

در تحلیل روان‌شناسی سیاسی جنگ ۱۲ روزه، «سوگیری‌های شناختی در ادراک تهدید» به عنوان یکی از اصلی‌ترین پیشران‌های تصاعد بحران عمل کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این سوگیری‌ها از طریق ایجاد یک نظام فیلترینگ ذهنی، واقعیت‌های میدانی را به گونه‌ای بازنمایی کردند که امکان هرگونه مدیریت عقلانی بحران را سلب نمود. مطابق با آراء رابرت جرویس، نخبگان سیاسی درگیر در این نبرد، اطلاعات محیطی را نه بر اساس ماهیت عینی آن‌ها، بلکه از دریچه فرضیات پیشین خود پردازش کرده‌اند که این امر به بروز «خطای تفسیر نیت» و در نهایت خروج از ریل دیپلماسی منجر شده است.

این فرآیند روان‌شناختی نشان می‌دهد که چگونه سوءبرداشت از نشانه‌های محیطی به شکلی تفکیک‌ناپذیر با بیش‌برآورد تهدید گره خورده است. در جریان تحولات منتهی به امروز، هرگونه تحرک پدافندی یا جابه‌جایی «عده‌ای از نیروها» در جبهه مقابل، به جای آنکه به مثابه یک اقدام احتیاطی تلقی شود، به عنوان نشانه‌ای قطعی از آمادگی برای تهاجم قریب‌الوقوع بازنمایی شده است. این «تفسیر تهاجمی از رفتار دفاعی»، ذهنیت تصمیم‌گیرندگان را به سمت بدترین سناریوهای ممکن سوق داده و حساسیت افراطی به تهدید را جایگزین سنجش واقع‌بینانه قابلیت‌های مادی کرده است. در واقع، سوگیری‌های شناختی باعث شدند تا ابهامات موجود در میدان نبرد با برساخت‌های بدبینانه پر شود؛ به طوری که ادراک ذهنی از نیت دشمن، اعتبار بیشتری نسبت به داده‌های متقن اطلاعاتی پیدا کرد. این وضعیت در نهایت منجر به شکل‌گیری یک چرخه خودتحقق‌بخش گردید که در آن، «ادراک تهاجم»، خود به عاملی برای ماشه چکاندن و تبدیل یک بحران ادراکی به تصاعد عینی جنگ تبدیل شد.

۵.۲. برساخت ادراکی تهدید

در چارچوب روان‌شناسی سیاسی و با اتکا به دیدگاه‌های رابرت جرویس، تهدید پیش از آنکه یک واقعیت عینی و مادی باشد، محصول یک فرایند ادراکی و تفسیری است که در ذهن تصمیم‌گیرندگان شکل می‌گیرد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در بستر تحولات پیش از جنگ ۱۲ روزه، بخش قابل توجهی از نشانه‌های رفتاری و گفتاری جمهوری اسلامی ایران، در قالب یک «برساخت ادراکی تهدید» در ذهن نخبگان امنیتی اسرائیل صورت‌بندی شده است، برساختی که بیش از آنکه بازتابی مستقیم از نیت واقعی ایران باشد، حاصل نحوه بازنمایی و تفسیر این نشانه‌ها بوده است.

در این میان، نخستین مؤلفه، «برساخت هویتی تهدید» است. در گفتمان رسمی ایران، اسرائیل به‌عنوان یک «دشمن ذاتی»، «نامشروع» و «غیرقابل اعتماد» بازنمایی می‌شود. این نوع صورت‌بندی هویتی، فراتر از یک اختلاف سیاسی یا ژئوپلیتیکی، نوعی تقابل بنیادین و غیرقابل مصالحه را القا می‌کند. در سطح ادراکی، چنین تصویری این پیام را به طرف مقابل منتقل می‌کند که حتی در صورت نبود کنش نظامی فوری، نیت خصمانه به‌صورت پایدار وجود دارد. در نتیجه، تهدید نه به‌عنوان یک احتمال، بلکه به‌عنوان یک وضعیت دائمی درک می‌شود.

دومین مؤلفه، «تشدید گفتمان تهدید» است که در قالب استفاده از زبان اغراق‌آمیز و احساسی در بیانیه‌ها و مواضع نظامی و سیاسی ایران قابل مشاهده است. عباراتی نظیر «پاسخ کوبنده»، «انتقام سخت» یا «واکنش غیرقابل پیش‌بینی»، به‌جای کاهش ابهام، سطح عدم قطعیت را افزایش داده و بدترین سناریوهای ممکن را در ذهن طرف مقابل فعال می‌کند. در منطق ادراکی، هرچه پیام‌ها مبهم‌تر و شدیدتر باشند، احتمال تفسیر آن‌ها به‌عنوان نشانه‌ای از نیت تهاجمی افزایش می‌یابد. این امر به‌ویژه در شرایطی که اعتماد متقابل وجود ندارد، به تشدید برداشت‌های بدبینانه منجر می‌شود.

سومین مؤلفه، «نمایش قدرت به‌عنوان تهدید» است. اقدامات ایران در نمایش توان موشکی، برگزاری رزمایش‌های گسترده و تأکید بر آمادگی دائمی نیروهای مسلح، اگرچه می‌تواند در چارچوب بازدارندگی دفاعی تحلیل شود، اما در سطح ادراکی اسرائیل به‌عنوان نشانه‌ای از آمادگی برای حمله تعبیر شده است. این همان نقطه‌ای است که تمایز میان دفاع و تهاجم از بین می‌رود و اقدامات بازدارنده، کارکردی معکوس پیدا می‌کنند. در واقع، آنچه از سوی یک بازیگر به‌عنوان ابزار افزایش امنیت طراحی می‌شود، در ذهن بازیگر مقابل به افزایش ناامنی تعبیر می‌گردد. برآیند این سه مؤلفه نشان می‌دهد که تهدید در این بحران، نه صرفاً بر اساس قابلیت‌های مادی ایران، بلکه در نتیجه یک فرایند پیچیده از برساخت‌های گفتمانی، هویتی و رفتاری شکل گرفته است. به بیان دیگر، اسرائیل با مجموعه‌ای از «نشانه‌ها» مواجه بوده که فاقد معنای ذاتی هستند، اما در چارچوب‌های ذهنی موجود، به‌صورت یک الگوی منسجم از تهدید بازتفسیر شده‌اند. این امر زمینه‌ساز آن شده است که حتی اقدامات بالقوه تدافعی نیز در قالب نیت تهاجمی خوانده شوند و سطح ادراک تهدید به‌طور مستمر افزایش یابد.

در نهایت، یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که نقطه آغاز تصاعد بحران را باید در همین مرحله جستجو کرد، جایی که تهدید به‌عنوان یک «برساخت ادراکی» تثبیت می‌شود. زمانی که این برساخت

شکل گرفت، سایر مراحل شامل سوءبرداشت، تشدید متقابل و نهایتاً پیش‌دستی، به‌صورت زنجیره‌ای فعال می‌شوند. از این رو، فهم این سطح از تحلیل، برای تبیین منطق کلی بحران و چرایی خروج آن از مسیر عقلانیت راهبردی، اهمیت بنیادین دارد.

۵.۳. هویت و حافظه در ادراک تهدید

در لایه عمیق‌تر روان‌شناسی سیاسی جنگ ۱۲ روزه، ادراک تهدید صرفاً تابعی از محاسبات نظامی آنی نبوده، بلکه به‌شدت تحت تأثیر «برساخت‌های هویتی» و «رسوبات حافظه تاریخی» قرار داشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هویت و حافظه در این بحران، به مثابه فیلترهایی عمل کرده‌اند که داده‌های خام محیطی را پیش از رسیدن به میز تصمیم‌گیرندگان، به کدهای امنیتی و معانی تهدیدآمیز تبدیل نموده‌اند. مطابق با آراء رابرت جرویس، سطح تهدید تنها به میزان قدرت مادی وابسته نیست، بلکه به این بستگی دارد که «دیگری» در دستگاه معنایی رهبران چگونه تعریف شده باشد. در این بستر، «تثبیت هویت خصمانه» نقش زیربنایی ایفا کرده است؛ به‌طوری‌که بازنمایی طرف مقابل به‌عنوان یک «دشمن تاریخی» و «تهدید وجودی»، باعث شده است تا تهدید نه به‌عنوان یک پدیده گذرا یا موقعیتی، بلکه به‌عنوان یک وضعیت دائمی و صلب ادراک شود. این قالب هویتی منجر به آن شده است که حتی اقدامات عادی یا تدافعی، فوراً در چارچوب نیت خصمانه تفسیر شوند. زمانی که هویت یک بازیگر در ذهن نخبگان به‌عنوان «غیرقابل اعتماد» یا «دشمن ذاتی» حک شد، طبق منطق روان‌شناسی سیاسی، اطلاعات سازگار با این تصویر برجسته شده و اطلاعات ناسازگار حذف یا کم‌اهمیت جلوه داده می‌شوند.

این فرآیند هویت‌ساز، با «فعال‌سازی حافظه تاریخی» و استفاده از قیاس‌های ذهنی به اوج خود رسیده است. در جریان تحولات منتهی به امروز، تصمیم‌گیرندگان بحران جاری را نه بر اساس منطق درونی خود آن، بلکه از خلال نمونه‌های آشنا و تروماهای گذشته فهم کرده‌اند. ارجاع به تهدیدات گذشته و ترومای غافلگیری، باعث شده است تا کوچک‌ترین تحرکات پدافندی یا جابه‌جایی «عده‌ای از نیروها» در جبهه مقابل، به مثابه تکرار یک فاجعه تاریخی بازنمایی شود. این «قیاس‌های تاریخی»، اگرچه سرعت تصمیم‌گیری را افزایش داده‌اند، اما با جایگزینی شباهت‌های سطحی به‌جای تفاوت‌های ساختاری، سطح ادراک تهدید را به‌طور نامتناسبی بالا برده و مانع از شکل‌گیری یک دیپلماسی عقلانی برای مهار بحران شده‌اند. در نهایت، پیوند میان این هویت تثبیت‌شده و حافظه فعال، تهدید را در مرز

میان واقعیت مادی و بازنمایی ذهنی بازتولید کرده و زمینه را برای ورود به چرخه اجتناب‌ناپذیر تصاعد بحران فراهم ساخته است.

۵.۴. ناامنی ادراکی و معمای امنیت

در بستر رقابت‌های راهبردی جنگ ۱۲ روزه، «ناامنی ادراکی» به عنوان موتور محرک معمای امنیت، نقشی کلیدی در تبدیل ثبات نسبی به بی‌ثباتی مطلق ایفا کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این پدیده، برآمده از ناتوانی تصمیم‌گیرندگان در تفکیک میان اقدامات «دفاعی» و «تهاجمی» طرف مقابل است. مطابق با نظریه معمای امنیت جرویس، در فضایی که آناش با بی‌اعتمادی عمیق ادراکی پیوند می‌خورد، تلاش یک بازیگر برای افزایش امنیت خود، به‌طور خودکار منجر به کاهش امنیت ادراک‌شده توسط بازیگر دیگر می‌شود. از این‌رو این وضعیت منجر به شکل‌گیری یک «چرخه کنش-واکنش» شد که در آن، هر گام دیپلماتیک یا میدانی، از پیش در قالب یک تهدید پیش‌دستانه تفسیر می‌شد. در جریان تحولات منتهی به امروز، زمانی که «عده‌ای از نیروها» در جبهه مقابل به تقویت مواضع پدافندی خود پرداختند، این اقدام در دستگاه محاسباتی رقیب نه به عنوان دفاع، بلکه به مثابه تمهیدی برای آغاز یک حمله گسترده بازنمایی شد. این «ذهنیت محاصره»، فضایی را ایجاد کرد که در آن نخبگان سیاسی، هزینه «عدم واکنش» را بسیار فراتر از مخاطرات «تصاعد بحران» برآورد کردند. بدین ترتیب، ناامنی ادراکی باعث شد تا منطق موازنه قوا از حالت مادی خارج شده و به یک «موازنه تهدید ذهنی» تبدیل شود. در این شرایط، هرگونه سیگنال تنش‌زدا به دلیل «سوءظن ساختاری»، نادیده گرفته شد و در مقابل، کوچک‌ترین نشانه‌های تهاجم با ضریب بالا برجسته گردید. این فرآیند روان‌شناختی، تصمیم‌گیرندگان را به سمتی سوق داد که تنها راه‌گریز از ناامنی را در «پیش‌دستی عملیاتی» جست‌وجو کنند. بدین ترتیب، معمای امنیت از یک بن‌بست تنوریک به یک واقعیت میدانی در جنگ ۱۲ روزه بدل گشت؛ جایی که طرفین در تله‌ای گرفتار شدند که در آن، صلح‌طلبانه‌ترین نیت‌ها نیز در پوشش فریب، معنایی جز جنگ‌طلبی نیافت.

۵.۵. منطق پیش‌دستی و چرخه خودتحقق‌بخش

در غایی‌ترین سطح تحلیل روان‌شناسی سیاسی جنگ ۱۲ روزه، آنچه به وقوع برخورد نظامی منجر شد، تبدیل «بیم از جنگ» به «اعتقاد به ناگزیری جنگ» از طریق سازوکار چرخه خودتحقق‌بخش بود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که منطق پیش‌دستی، نه محصول یک استراتژی تهاجمی از پیش

طراحی شده برای کشورگشایی، بلکه پیامد مستقیم یک بن‌بست ادراکی بود که در آن، حفظ بقا تنها در گرو ضربه اول تعریف شد. مطابق با نظریه جرویس، وقتی بازیگران به این نتیجه برسند که جنگ اجتناب‌ناپذیر است، انگیزه‌های آن‌ها برای همکاری به شدت کاهش یافته و تلاش می‌کنند با پیش‌دستی، برتری عملیاتی را از آن خود کنند.

در جریان تحولات منتهی به امروز، این چرخه زمانی تکمیل شد که ادراکات منفی طرفین از نیت‌های یکدیگر، به اقداماتی عینی دامن زد که آن اقدامات، خود سندی برای درستی آن ادراکات اولیه شد. زمانی که رژیم صهیونیستی بر پایه «سوگیری‌های شناختی» و «نامنی ادراکی»، جابه‌جایی «عده‌ای از نیروها» در جبهه مقابل را به معنای تدارک حمله قطعی تفسیر کرد، به جای اتخاذ تدابیر دیپلماتیک، به سمت گزینه‌های نظامی پیش‌دستانه حرکت نمود. این کنش نظامی، در ذهن نخبگان سیاسی ایران نیز به عنوان تاییدی بر «هویت خصمانه» و نیت تهاجمی رژیم بازنمایی شد و پاسخ متقابل را به یک ضرورت دفاعی بدل ساخت. در واقع، «منطق پیش‌دستی» در این نبرد نشان داد که چگونه بازیگران با رفتار خود، دقیقاً همان واقعیتی را خلق می‌کنند که از آن واهمه داشتند. تحلیل داده‌ها حاکی از آن است که هر دو طرف در تله‌ای گرفتار شدند که در آن، آمادگی برای دفاع، از سوی رقیب به عنوان آمادگی برای حمله تعبیر شد. این فرآیند باعث شد تا پیش‌بینی‌های بدبینانه به واقعیت بپیوندند و جنگ، نه به دلیل تضاد منافع مادی غیرقابل حل، بلکه به دلیل غلبه «منطق روان‌شناختی تصاعد» بر عقلانیت راهبردی آغاز گردد. بدین ترتیب، چرخه خودتحقق‌بخش، حلقه مفقوده‌ای است که پیوند میان ذهنیت ناامن رهبران و عینیت جنگ ۱۲ روزه را تبیین می‌کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی منطق روان‌شناختی تصاعد بحران در جنگ ۱۲ روزه نشان داد که چگونه متغیرهای ادراکی توانستند بر واقعیت‌های مادی غلبه کرده و یک برخورد نظامی را اجتناب‌ناپذیر سازند. یافته‌های تحقیق در انطباق با نظریه رابرت جرویس، تایید می‌کنند که ریشه اصلی پیش‌دستی نظامی در این بحران، نه در یک استراتژی تهاجمی صرف، بلکه در «تله‌های ادراکی» و «معمای امنیت» نهفته بود. در همین جهت، تحلیل مضامین استخراج شده نشان می‌دهد که تصمیم‌گیرندگان در هر دو سو، تحت تأثیر سوگیری‌های شناختی، اقدامات تدافعی رقیب را به مثابه

نشانه‌های تهاجمی تفسیر کردند. این وضعیت، «معمای امنیت» را از یک مفهوم انتزاعی به یک بن‌بست عملیاتی تبدیل کرد؛ جایی که تلاش برای کسب امنیت بیشتر از طریق آرایش نظامی «عده‌ای از نیروها»، عملاً به ناامنی بیشتر و تقویت ذهنیت محاصره منجر شد. در واقع، نبرد ۱۲ روزه فرآیندی را به نمایش گذاشت که در آن «تصویر دشمن» به قدری صلب و تاریخ‌محور بود که امکان پردازش سیگنال‌های تنش‌زدا را سلب می‌کرد.

در پاسخ به پرسش اصلی تحقیق، می‌توان نتیجه گرفت که منطق تشدید بحران در این مقطع، تابع یک «چرخه خودتحقق‌بخش» بود. بر این اساس، ادراک وقوع حتمی جنگ، باعث شد تا بازیگران اقداماتی را انجام دهند (مانند پیش‌دستی نظامی) که خود آن اقدامات، وقوع جنگ را قطعی کرد. این پژوهش نشان داد که در محیط‌های سرشار از بی‌اعتمادی، «روانشناسی ترس» به مراتب قدرتمندتر از «منطق سود و هزینه» عمل می‌کند. بنابراین، برخلاف دیدگاه‌های رئالیستی کلاسیک که بر توانمندی‌های مادی تأکید دارند، یافته‌های این مطالعه برجسته می‌کند که در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، مدیریت «ادراکات» و «سوگیری‌های شناختی» رهبران، اولیتی هم‌تراز با موازنه قوا دارد. در نهایت، نتایج این تحقیق پیشنهاد می‌دهد که برای جلوگیری از برخوردهای ناخواسته در آینده، ایجاد کانال‌های ارتباطی جهت «تنش‌زدایی ادراکی» و کاهش اثر سوگیری‌های حافظه تاریخی، ضرورتی راهبردی است؛ چرا که در غیاب این سازوکارها، معمای امنیت همواره مستعد تبدیل شدن به یک جنگ عینی بر پایه فرضیات ذهنی غلط خواهد بود.

فهرست منابع

- شاکر آرانی، محمد جواد؛ کدیور، علیرضا (۱۴۰۴). آتش در خانه بازخوانی جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران با نگاهی به آمار شهدا، تحلیل دقیقه.
- عمادی، سیدرضا (۱۴۰۴). ابعاد شناختی جنگ ۱۲ روزه و الگوی مقاومت ادراکی جمهوری اسلامی ایران شناخت پژوهی مطالعات سیاسی، ۲(۲).
- مرکز الامارات للسیاسات ارزیابی تاثیرات جنگ ۱۲ روزه بر دکترین نظامی ایران و اسرائیل (۱۴۰۴). ترجمه سید علی موسوی خلخالی، دیپلماسی ایرانی ۱۸/۰۶/۱۴۰۴
- مهرآئین، نیروانا (۱۴۰۴). در آن سوی ماشه کسی هنوز نفس می کشد، جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، تهران، نشر کیمیای اندیشه.
- Allison, G. T., & Zelikow, P. (1999). *Essence of decision: Explaining the Cuban Missile Crisis* (2nd ed.). Longman.
- Aman, Aman., Khalid, Farhan., & Ara, Roshan. (2025). "The Israel-Iran conflict: A struggle for oil, missiles, and power The geopolitical battle unfolds", *Journal of Politics and International Studies*, 11(1), 55-64.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using Thematic Analysis in Psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101.
- Fitzpatrick, A. R. (1983). The meaning of content validity. *Applied psychological measurement*, 7(1), 3-13.
- Jervis, R. (1976). *Perception and misperception in international politics*. Princeton University Press.
- Jervis, R. (1978). Cooperation under the security dilemma. *World Politics*, 30(2), 167–214.
- Khong, Y. F. (1992). *Analogies at war: Korea, Munich, Dien Bien Phu, and the Vietnam decisions of 1965*. Princeton University Press.
- Klius, Yurii (2025). "An International Law Perspective on the 12-Day Israeli-Iranian War 23. Lynch, Marc. (2016). *The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East*. Public Affairs.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton.
- Mercer, J. (1995). Anarchy and identity. *International Organization*, 49(2), 229–252.
- Nowell, L. S., Norris, J. M., White, D. E., & Moules, N. J. (2017). Thematic Analysis: Striving to Meet the Trustworthiness Criteria. *International Journal of Qualitative Methods*, 16(1).
- Rai, N., & Thapa, B. (2015). A study on purposive sampling method in research. *Kathmandu: Kathmandu School of Law*, 5(1), 8-15.

- Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*. Cornell University Press.
- Zainab, Mujeeb, Afira., Shabbir, Muhammad., & Mustafa, Ghulam. (2025). "The role of the United States in the Iran-Israel conflict: An analysis", *International Journal of Politics & Social Sciences Review*, 4(2), 71-80.